جهاد شیرین

من از همان ابتدا که گروه جهـادی محبین ائمه قم اعلام کرد به نیـروی جهادی برای حضور در بیمارسـتان های قم نیاز دارند، به همراه سـه برادر دیگرم که دو نفر آنها طلبه هسـتند، به این گروه پیوسـتیم و در بخش اورژانس بیمارسـتان فرقانی و نکویی مسـتقر شدیم؛ بیمارسـتان هایی که بیشـترین مراجعات مبتـلا به کرونا را داشـتند. آنچه مـن در این مدت مشـاهده کردم این بود که در روزهای ابتدایی شـیوعِ کرونا در قـم، مراجعات به این بیمارستان ها بسیار زیاد بود و رفته رفته کم شـد، طوری که از شنبه هفته گذشته این خلوتی احساس شد و حالا اگرچه هنوز مراجعاتی داریم، اما طی روز کار دو الی سه نفر بیشتر به بستری نمی کشـد. ضمن اینکه ترخیص ها هم زیاد شده است. حالا دیگر شـرایط طوری است که بیماری که به صورت حاد به کرونا مبتلا شده باشد و به بیمارستان مراجعه کند، نداریم و همان اندک بستری هایی که صورت می گیرد هم طبق گفته پزشکان معمولا افرادی هستند که پیش زمینه قبلی داشته و حالا درگیر شده اند. من دلیل کاهش جمعیت مبتلا و مراجعه کننده به بیمارستان ها را رعایت و مراقبت بیش از حد مردم می دانم. مهدی محمدی راد / ساکن قم

ضدعفونی اماکن عمومی قم جزو برنامه نیروهای خدمات شهری است/ عکس: خبرگزاری صداوسیما

هر بار که کد ۹۹ اعلام می‌شود کادر درمانی خود را بالای سر بیماران می‌رسانند؛ اتفاقی که در این چند روز زیاد رخ می‌دهد

نماز میت که معمولا توسط جمعیت تشییع‌کنندگان خوانده می‌شود به دلیل شیوع کرونا حداکثر با هفت، هشت نفر اقامه می‌شود

روایت دست اول از این روزهای قم شهری که می گویند کرونا را به ایران فرستاد

چند روایت معتبر از قم

حامد هادیان

مستندساز

قم پرخبرترین شهر ایران شده است. پر از حاشیه، پر از ابهام، پر از سوال، پر از بیم. تصویر قم را بیشتر رسانه‌ها مجازی می سازند، واقعی و غیر واقعی، درست و غلط، شفاف و تاریک. چقدر سوال که توی ذهن مردم ایران است درباره قم. چرا قم قرنطینه نشد؟ مردم قم چه می کنند؟ بیمارستان‌های قم جا ندارد؟ گورستان قم پر شده است؟ مرده‌ها را دسته جمعی دفن کرده اند؟ مردم چیزی برای خوردن دارند؟ برای پیدا کردن جواب این سوال‌ها، راه‌های زیادی هست. من ولی راه سخت تر را انتخاب کردم: بروم و قم را ببینم. این گزارش پاسخ‌های فوری به بخشی از این سوال‌هاست. این گزارش اصلا یک جور عکس فوری از پر خبر ترین شهر ایران در این روزهاست: بدون روتوش و دستکاری!

در عوارضی‌ها نیروهایی برای چک کردن تب ایستاده بودند که آنها هم با تاریک شدن هوا می‌رفتند. در شهر اما خبر زیادی نیست. تصویری از قم در ذهن بیشتر ما هست که به روزهای زیارت مربوط می شود. قم این روزها با آن تصویر فاصله دارد. اما نه این‌که فکر کنید گرد مرگ در شهر پاشیده باشند. زندگی هست و مردم با کرونا روزگار می‌گذرانند؛ با احتیاط و ترس بیشتر البته! ترس عمومی ولی کمتر شده است. مردم یاد گرفته‌اند را یاد دست کم دارند یاد می‌گیرند که چطور هم مراقب خودشان باشند و هم چرخ زندگی‌شان پنچر نباشد. چیزی که در رفتار مردم، در حرف‌های‌شان و البته در نگاه‌شان دیدم را اگر بخواهم خلاصه کنم این است: بیرون مردم بیشتر از اینجا می‌ترسند و درباره‌اش حرف می‌زنند!

قبل از هر چیز باید از حرم حضرت معصوم(س) شروع می‌کردیم. جایی که جنجال رسانه‌ای زیادی را تحمل می‌کرد. در آستانه ورود خادمانی برای کمک به ضد عفونی کردن همین زائران کم تعداد ایستاده بودند. مایع ضد عفونی و ماسک و توصیه‌های بهداشتی. توی صحن و محوطه‌ها تقریبا کسی نیست و در کنار ضریح کمتر از ده نفر را می‌شود دید. مسؤول اورژانس حرم از حرف‌هایی که خیلی‌ها می‌زدند ناراحت بود. از آن کسی که ضریح را هم لیسیده بود هم ناراحت بود. می‌گفت شفای همه اینجاست ولی این کارها موجب وهن است. حرم را اینقدر خالی من هرگز ندیده بودم و گمان نمی کنم در نیم قرن گذشته کسی اینطور حرم را دیده باشد. نماز فقط در یک گوشه کوچک برگزار شد که سه چهار ردیف بیشتر نبودند. مسؤول اورژانس حرم معتقد بود که این حمله بیولوژیک است. این حرف را اینجا از زبان خیلی‌ها می شود شنید.

بیرون از قم حتی آمدن اسم قم هم تن آدم را می‌لرزاند. اما اینجا با این موضوع شوخی می کنند. به شوخی می‌گویند هر کسی از قم رد شده کرونا گرفته است. صبح روز چهارشنبه رسیدیم به خیابان روبه‌روی حرم حضرت معصومه(س). خیابان‌ها خلوت بودند و گرد سکوت روی آن ریخته بودند. چند نفری توی یک قهوه خانه املت می‌خورند. از همان جا تاکسی گرفتیم برای بیمارستان. اولین حرفی که با راننده زدیم درباره کرونا بود. دستکش و ماسک هم نداشت. انتظار داشتم مردم اینجا حساس‌تر باشند. ولی با همه خلوتی بعضی از مردم راحت بودند مثل راننده تاکسی...

ورود ممنوع!

سراغ کرونا و کرونایی‌ها را کجا بیشتر و بهتر از بیمارستان می‌شود گرفت. با یکی دو تا هماهنگی تلفنی به دانشگاه علوم پزشکی می‌رسیم. جایی که تقریبا کارهای اداری همان‌جا انجام می‌شد. شلوغ بود. نگهبان‌ها ماسک زده بودند و جلوی ما را گرفتند تا هماهنگ شود. چند نفری نیروی داوطلب هم آمده بودند تا خودشان را معرفی کنند. به اتاقی راهنمایی شدیم تا اسم‌مان هماهنگ شود. کسی که پشت میز نشسته بود عذرخواهی کرد که نمی‌تواند پذیرایی کند. برای‌مان از نیروهای داوطلب گفت که دو گروهند. پزشکان و پرستارانی که از شهرهای دیگر آمده‌اند و خودشان را توی خانه معلم قرنطینه کرده‌اند و نیروهای جهادی و داوطلبی که تخصص درمانی ندارند ولی برای کمک در این روزها به کار می‌آیند.

قرار شد کارمان را از همان روز و بیمارستان شهید بهشتی شروع کنیم. بیمارستانی نوساز و تر و تمیز. وقتی رسیدیم تابلویی را دیدیم که ورود همراه و ملاقات ممنوع بود. بنابراین بیمارستان هم خیلی خلوت بود. به خاطر اورژانسی‌ها چند نفری بودند. هر چند دقیقه هم یک نفر با نگهبان دعوا می‌کرد و می‌خواست مریضش را ببیند. مثلا دختری که نمی‌دانم چه جوری خودش را رسانده بود آنجا و حالا می‌خواست مادرش را که در آی‌سی‌یو کرونا است ببیند. نگهبان‌ها هم کوتاه نمی‌آمدند. منتظر ماندیم تا وسایل بهداشتی‌مان برسد. بعد از چند دقیقه رسید. از نگهبانی رد شدیم. نگهبان با اخم پرسید هماهنگ شده. گفتیم بله هماهنگ شده.

اعلام کد ۹۹

چند دقیقه بعد پشت در آی‌سی‌یو ایستاده بودیم. جایی که در روزهای معمولی هم ورود به آن ممنوع است. حالا در دوران کرونا پشت در ایستاده بودیم تا مسؤول بخش اجازه دهد که وارد شویم. سرتاپا مجهز بودیم. یک ماسک سفید N۹۵، دستکش پلاستیکی، گان (لباسی آبی رنگ سراسری)، کلاه و کیسه پا. از همان لحظه اول گرمم شد. کمی استرس داشتم. استرس رفتن به جایی که تقریبا برای خیلی از مریض‌های اورژانسی کرونا پایگاه آخر است. وارد که شدیم از بلندگو کد ۹۹ را اعلام کردند. به عبارتی وقتی مریض افقی شده و باید احیا شود توی بلندگوی بخش این کد را اعلام می‌کنند تا نیروها برای کمک به احیا بیایند. یکی از پرستارهای بخش گفت من می‌روم. کد از واحد روبه‌رویی اعلام شده بود. رفت و بعد از چند دقیقه برگشت. پرسیدم چی شد؟ گفت اکسپایر شد... یعنی تمام کرد. یعنی مرد. یعنی فردا یکی به آماری که آقای جهان‌پور از تلویزیون اعلام می کند اضافه شد. به همین سادگی که نوشتم و به همین سادگی که خواندید...

آی‌سی‌یو یکی از عجیب‌ترین جاهایی است که توی زندگیم دیده‌ایم. جایی که بیماران با حال نامناسب در آن بستری می‌شوند. بیشتر مهمان آن در حال طبیعی ندارند چیزی شبیه احتضار. بیهوشند یا هشیاری کمی دارند. اولین آی‌سی‌یویی که دیدیم سالنی کوچکی داشت که ده مریض در آن بستری شده بودند. دو اتاق کوچک ایزوله هم داشت که مریض‌های بدحال‌تر در آن بودند. هشت نفر از بیماران کرونا داشتند و بقیه هم مشکوک یک زن از میان مریض‌ها ولی هشیار بود هرچند خیلی سرحال نبود. دست اکثرشان را به تخت بسته بودند. درد و تنگی‌نفس باعث می‌شد که دست‌شان ناخودآگاه حرکت کند و گاهی سیم‌های کنار تخت را بکشند که خطرناک بود. هر چند دقیقه ناله یکی‌شان می‌آمد و قیافه‌هایی با چشمان بسته از درد به خودشان می‌پیچیدند. راستش خیلی از این ناله‌ها حالم را بد می‌کرد. ولی کادر درمان عادت داشتند. با آرامش کارهایی را می‌کردند که آدم معمولی در مواجه با آن حتما بیهوش می‌شود.

زندگی برگشت...

دوباره بلندگو کد ۹۹ را اعلام کرد. این بار هم همراه یکی از پرستاران بالای سر مریض رفتیم. حضورمان غیر طبیعی بود ولی به روی خودمان نمی‌آوردیم. چند نفر دیگر از کادر درمان بالای سرش بودند. هیچ کس استرس نداشت. مریض تقریبا رفته بود. پرستار دستانش را گذاشت روی سینه مریض و شروع کرد فشار دادن قفسه سینه‌اش. مرگ کنارمان نشسته بود. یک دفعه صدای دستگاه کنار مریض عوض شد. پرستار گفت برگشت. واقعا برگشت. اکسیژن خونش دوباره بالا رفت. دلم می‌خواست مثل یک بازیکن فوتبال بپرم بغل کسی که گل پیروزی را زده بود. شاید پر استرس‌ترین آدم‌های آنجا ما بودیم. سه شب توی دو بیمارستان شهید بهشتی و کامکار بودیم و از نزدیک با بیماران کرونا و کسانی که در حال درمان آنها بودند گذراندیم. کادر درمان خیلی معمولی بودند. یعنی وقتی کسی فوت می‌کرد سعی می‌کردند در سخت‌ترین شرایط عادی باشند. این چیزی است که همیشه اینجا حکم فرماست. ولی در روزهای اول کرونا همه شوکه شدند. یعنی کادری که تا قبل از این در این اتاق‌ها استرس نداشتند حالا این احتمال وجود داشت که خودشان هم درگیر این مریضی خطرناک شوند.

خیلی‌ها هم شدند. توی بخش و آی‌سی‌یو چند تایی دکتر و پرستار و خدماتی بودند. بیماری کاری کرده بود که تا به حال با آن مواجه نبودند. مسأله فقط خودشان نبودند خانواده‌شان در معرض بیماری بودند. همین از لحاظ روحی به شدت آنها را بهم ریخت. وسایل بهداشتی به میزان کافی در دسترس نبود. مردم هم ترسیده بودند و هجوم می‌آوردند. همین باعث شده بود حتی تعداد کمی از کادر استعفا بدهند. مثلا پرستاری که فرزندش مشکل تنفسی داشت. بعضی‌ها بهش‌شان حق می‌دادند. ولی بیشترشان باقی ماندند و جنگیدند. با کسانی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند و خودشان که این بار خیلی نزدیک آن بودند. مسؤول بخش آی‌سی‌یو بیمارستان کامکار که اولین بیمار کرونا در بخش او شناسایی شده بود می‌گفت من و همسرم هر دو کارمان همین است و با بچه‌ها خودمان را قرنطینه کرده‌ایم. فقط بیمارستان و خانه. تعریف می‌کرد روز پدر رفته جلوی خانه پدرش از دور تبریک گفته همین و برگشته. پرسیدم خودتان ندارید؟ گفت شاید داشته باشیم! چقدر توی قلب بعضی آدم‌ها مهربانی هست و چقدر بعضی از آدم‌ها می توانند بزرگ باشند.

در بخش بیماران عادی

بیرون از آی‌سی‌یو در بخش عـادی بیماران کرونایی اوضاع بهتر بود. در بیمارستان شهید بهشتی به بخش هم رفتیم. بیماران به گفته پرستاران از روزهای اول کمتر شده بودند. این به معنای کمتر شدن تعداد مبتلایان نبود البته. یعنی مردم فهمیدند اگر مریض‌شان را در خانه قرنطینه کنند روند بهبودی سریع‌تر می‌شود. بنابراین از مراجعه خیلی زیاد روزهای اول خبری نیست. کـادر درمـان هـم ظرفیت جمعیت زیاد نداشت. بیشتر افرادی که بستری بودند مسن بودند. آنجا در کنار کادر درمانی نیروهای داوطلب هم بودند. آدم‌های معمولی که به درخواست بیمارستان به بخش آمده بودند و کارهای خدماتی و روحیه بخشی را انجام می‌دادند. یکی از پرستاران می‌گفت یکی از مهم‌ترین چیزها درباره این بیماران روحیه است. خیلی‌هایشان که روحیه‌شان را می‌بازند حال‌شان خیلی خراب می‌شود. داوطلب‌ها خیلی زود با کادر درمان رفیق شده بودند.

گروه دیگری که آنها هم خیلی درگیر بودند خدماتی‌های بیمارستان بودند. یکی‌شان می‌گفت خانواده شوهرش گفته‌اند حق نداری بروی دیگر بیمارستان ولی دلش نیامده است. البته همسرش راضی بود و خودش هم آمده بود کمک. بقیه هم همین جور بودند.

داستان یک پزشک

مهم‌ترین آدم‌های بخش‌ها پزشکان بودند. با یکی‌شان حرف زدیم. در بیست روز گذشته ۴ روز خانه رفته بود و بقیه را اینجا مانده بود. پرستاران می‌گفتند ماموریتش در تهران تمام شده است ولی به خاطر بیماری مانده است و به بیماران خدمت می‌کرد. جوان بود و بدترین خاطره‌اش از کسانی بود که به قول خودش بهشان امید می‌داد که به زودی خوب می‌شوند ولی روز بعدش دیگر نبودند. چیز دیگری که خیلی نیروها را اذیت می‌کرد امکانات بود. چیزی که در روزهای اخیر اوضاع آن بهتر شده بود. پرستاری وقتی با آسانسور بیمارستان پایین می‌رفتیم می‌گفت امسال عید نداریم. دوستش می‌گفت عید هم بود نمی توانستی سفر بروی که. گفت نه کمی استراحت کنم.

در غسالخانه

دست آخر یک روز هم غسالخانه رفتیم. از پنجره سردخانه مرده‌ها را تحویل مـی‌دادنـد. خجالت می‌کشـیدیم بپرسیم که کرونـایی اسـت یـا نـه. بعـضی‌هـا نـبـودنـد. می‌گفتند در روزهـای عادی اینجا ۱۰ تا فوتی داشـتـه و حـالا به خاطر ایـن مریضی به ۱۲ تا رسـیده است. صف‌های نماز میت خیـلی کـوتـاه بـود. مردی شروع کرد داد و بیداد که مسلمانان بیایید نماز بخونید. نـذاریـد غـریـب بـمـونـه. روحانی که جلو ایستاده بود را هم دعـوا کـرد کـه آخوند منم نه تو. مردم را جمع کن. جدای از بیمارستان‌ها یکی از جاهایی که خبرساز شد بهشت معصومه و همین غسالخانه بود. جایی که جنازه‌ها به آنجا منتقل می‌شوند.

در روزهای اول کسی آنها را غسل نمی‌داد ولی بعد از چند روز چند طلبه پیگیری کردند و بعد از اجازه‌های پزشکی و مجوز شهرداری به آنجا آمدند. از ۸ صبح تا ۸ شب هم کار می‌کنند. دو روز طول کشید تا مسؤول‌شان را راضی کنم تا حرف بزند. در روزهای گذشته به دلیل انتشار یک فیلم از داخل غسالخانه خیلی اذیت شده بودند. برای همین با رسانه کنار نمی‌آمدند. روز اول سرکارم گذاشت. چیزی حدود پنجاه نفر زن و مرد بودند که به غیر چند نفرشان تجربه قبلی نداشتند. بعضی‌شان حتی با همسرشان برای کمک آمده بودند. حالا از شهرهای دیگر هم برای حضور آنها کمک خواسته بودند.

کـار تـوی آنجـا خیلی سـخت بـود. آخـر وقـت که می‌دیدمشان شـر شـر عـرق ریخته خانه می‌رفتند. هـر جـوری شـده از پنجره‌ها سرک می‌کشیدم و مسؤول‌شان دعوایم می‌کرد. روز دوم یکی‌شان بالاخره راضی شد برای ما حرف بزند. خیلی حرف نزد. یک سری حرف کلی که برای چه آمدند. اسمش را هم به من نگفت. مجبور بودیم با فاصله بنشینیم و حرف بزنیم چون نمی‌توانست لباسش را عوض کند. اولین بار بود که دست به مرده می زد ولی از کارش راضی بود. انگار که وظیفه‌اش را انجام داده باشد.

شب قبل واشنگتن پست خبر زده بود که توی قبرستان ردیف‌های زیادی برای مرده‌ها جدید کنده‌اند و آنها با تصاویر هوایی این را تشخیص داده‌اند. به قطعه ۴۲ یعنی همان قطعه رفتیم. یک ردیف از فوتی‌های کرونا بود. ردیف پشتی هم خالی بود. ولی از قبل به عنوان قطعه بحران آماده شده بود. چند نفری هم با ماسک روی قبرها نشسته بودند و گریه می‌کردند.

تلخ و شیرین قم

قم این روزها تلخی زیاد دارد و البته شیرینی و امید هم کم ندارد. از تلخی‌ها مثلا دختری بود که از پرستاران می‌خواست که توی برگه فوت ننویسد کرونایی. برای این که برایشان بدنامی دارد و دیگران از آن‌ها دوری می‌کنند البته که پزشک زیر بار نرفت ولی عجیب بود. بقیه بیماران هم برای حال و احوال و آگاه شدن از وضعیت بیماران تلفنی به بخش یا گوشی پرستاران تماس می‌گرفتند.

پرستار دستانش را گذاشت روی سینه مریض و شروع کرد فشار دادن قفسه سینه‌اش. مرگ کنارمان نشسته بود. یک دفعه صدای دستگاه کنار مریض عوض شد. پرستار گفت برگشت. واقعا برگشت

از شیرینی‌ها هم مثلا یکی از بیماران بود که وقتی ما هم در آی‌سی‌یو بودیم به هوش آمد و اولین خواسته اش این بود که دختر بچه اش را ببیند.

شب آخری که به آی‌سی‌یو رفتیم چند تایی مریض فوت کرده بودند و چند نفری به بخش منتقل شده بودند. حکایت عجیبی است. اینجا برای خیلی‌ها خانه آخر است و برای برخی خانه بازگشت. در تمام لـحـظـاتـی کـه بـیـمـارسـتـان بـودم هـیـچ کـس فرصت اسـتـراحـت نـداشـت بجزوقت‌هایی که ما نگه‌شان می‌داشتیم که کمی با هم حرف بزنیم. خودشان دل نداشتند انگار. واقعا هیچ پولی ارزش این کار کردن را ندارد. به قول یکی از پـرسـتـاران ایـن کـاری که می‌کنند از عشق‌شان است نه چیز دیگر...

یادداشت:
داوود صالحی
نیروی جهادی و موسس و مسؤول یکی از خیریه‌های قم

مردم قم زندگی جدیدی را یاد گرفته‌اند

من از همان روز اول یعنی از پیش از انتخابات که وجود ویروس کرونا در قم اعلام شد، در این شهر بودم تا همین حالا که بحث کرونا در کل کشور جدی شده و این تصور هست که شدت انتقال و درگیری این ویـروس در قم بیشتر است. آنچه در تمام این مدت شاهد آن بودم این بود که ابتدا نگرانی و حساسیت زیادی در مردم ایجاد شد، طوری که برای حضور سر صندوق‌های رای با تمهیدات بیشتری حاضر شدند. اما در حال حاضر به نظر می‌رسد مردم قم آموخته تر از مردم دیگر مناطق کشور شده‌اند که شاید دلیلش این باشد که قمی‌ها ده الی پانزده روز زودتر و بیشتر از دیگر هموطنان درگیر کرونا بوده و روی آن حساس شده اند. به همین خاطر ملاحظات و مراقبت‌هایی که باید انجام بدهند هم بیشتر است. درواقع زندگی مردم جریان دارد، اما با ملاحظات و مراقبات کرونایی. مثلا خریدهای شب عید همچنان وجود دارد، اما بدون ازدحام.

درکل می شود گفت درمقایسه با سال قبل خیابان‌ها خلوت است و این خلوتی مشهود است، اما این مساله باعث تعطیلی زندگی مردم نشده، و از سویی باعث این هم نشده که با تجمعات بیجا عامل انتقال ویروس شوند، که همه اینها هم ریشه در همان آموختگی دارد که در طول یک ماه گذشته خودبه خود اتفاق افتاده، البته رسانه‌ها هم در این آموزش سهیم بوده‌اند، اما مشخص است که مردم هم خود را تطبیق داده اند و جوری است که اگر یک یا حتی دو ماه دیگر این شرایط کرونایی ادامه یابد، به گونه‌ای نیست که زندگی مردم فلج شود.

آنها درحقیقت یاد گرفته‌اند در این شرایط چطور خرید کنند یا وارد تعامل با یکدیگر شوند که حداقل حساسیت و نگرانی را ایجاد کنند. بنابراین شرایط اکنون به گونه‌ای است که مردم عمق بحران را دریافته و حساسیت شرایط را درک کرده‌اند، مثلا کاملا مشهود است که مسافرت نمی‌روند و خروجی شهر بشدت خلوت است و معلوم است مردم سفرهایشان را مدیریت کرده‌اند، اما در عین حال زندگی عادی خود را هم تعطیل نکرده‌اند.

آگهی تجدید فراخوان ارزیابی کیفی
به شماره ۱۴/۹۸ نوبت دوم

بانک سپه در نظر دارد تجهیز (تأمین، نصب و راه اندازی) پنج ساختمان ستادی خود به سیستم اعلام حریق آدرس پذیر را پس از انجام تجدید فراخوان ارزیابی کیفی و برگزاری مناقصه عمومی دومرحله‌ای از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) و با شماره ۲۰۹۸۰۰۱۰۳۶۰۰۰۰۴۰ به صورت الکترونیکی توسط شرکت واجد شرایط اقدام نماید. لازم به ذکر است کلیه مراحل برگزاری تجدید ارزیابی کیفی مناقصه (از خرید اسناد تا پاسخ استعلام ارزیابی کیفی، بازگشایی پاکت‌ها و اعلام نتایج) از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به نشانی الکترونیکی (www.setadiran.ir) انجام خواهد شد و لازم است پیشنهاد دهندگان در صورت تمایل و عدم عضویت قبلی، نسبت به انجام مراحل ثبت نام در سامانه مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی جهت شرکت در فراخوان مورد اشاره اقدام نمایند.

توجه: لطفا به اصلاحات احتمالی انجام شده در سایت بانک سپه به نشانی الکترونیکی www.banksepah.ir که تا پایان مهلت ارائه پیشنهادات ملاک عمل می باشد توجه فرمایید.

تاریخ انتشار فراخوان در سامانه: ساعت ۸ صبح روز شنبه مورخ ۹۸/۱۲/۲۴

آخرین مهلت خرید اسناد استعلام ارزیابی کیفی: ساعت ۱۶ روز چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۲/۲۸

آخرین مهلت ارسال پاسخ استعلام ارزیابی کیفی: ساعت ۱۶ روز دوشنبه مورخ ۹۹/۰۱/۱۸

اطلاعات تماس دستگاه مناقصه گزار جهت دریافت اطلاعات بیشتر در خصوص اسناد مناقصه و ارائه پاکت‌ها:

آدرس: تهران- میدان آرژانتین- ابتدای بلوار آفریقا- بلوار شهید دادمان- ساختمان ادارات مرکزی بانک سپه (ساختمان نگین سپه)- طبقه سوم- اداره کل پشتیبانی و خدمات- دایره مناقصه و مزایده.

تلفن: ۸۴۴۳۴۰۹۷، ۸۴۴۳۴۰۷۰

اطلاعات تماس سامانه ستاد جهت انجام مراحل عضویت در سامانه:

مرکز تماس ۴۱۹۳۴ - ۰۲۱

دفتر ثبت نام: ۸۸۹۶۹۷۳۷ و ۸۵۱۹۳۷۶۸

بانک سپه- اداره کل پشتیبانی و خدمات